

غلامرضا امیرخانی
استاد یار سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران



در مقاطع مختلف دوران پرشکوه تمدن ایرانی-اسلامی در قرون گذشته، چهره‌های علمی و دانشمندانی بودند که بر علوم گوناگون تسلط داشتند و از همین‌رو یک‌تنه آثاری را پدید می‌آوردند که نوعی دایره‌المعارف به معنای واقعی کلمه بود؛ یعنی مجموعه‌ای از علوم زمان. بزرگانی چون فارابی، خوارزمی و فخر رازی و شمس‌الدین محمود آملی (صاحب نفایس‌الفنون) از این گروه بودند. در این بین، به برخی اصطلاح حکیم هم اطلاق می‌شد که بنا بر تعریفی، متشکل از کسانی بود که بر انواع حکمت،اعم از حکمت نظری و عملی، اشراف داشت. تعریف حکمت هم گستره مهمی از علوم را دربر می‌گرفت؛ حکمت نظری که مشتمل بر الهیات و ریاضیات و طبیعیات بود و حکمت عملی که سیاست و تدبیر منزل و اخلاق را شامل می‌شد. هر چند برخی از صاحب‌نظران، حکمت را مترادف فلسفه دانسته‌اند، ولی دست‌کم باید گفت که حکمت بخشی از مفاهیم فلسفه را در خود دارد. به بیان دیگر، مفاهیم و موضوعات عیدیه‌ای هستند که در هر دو حوزه محل بحث و جدل‌اند؛ عقل و استدلال، عرفان و اشراق، ایمان و اخلاق و نظایر آن. رشد حیرت‌انگیز علوم، به‌ویژه پس از انقلاب رنسانس و ظهور پدیده‌هایی چون صنعت چاپ، به‌تدریج فضایی را آفرید که جویندگان علم و دانش دنبال کسب تخصص در رشته‌ای خاص باشند و کمتر به حوزه‌های دیگر ورود پیدا کنند. با وجود این فضای کلی، استثنائاتی را می‌توان یافت که به‌دلیل هوش سرشار فردی و تلاش خستگی‌ناپذیر، بر علوم گوناگون احاطه داشته و به‌نوعی خارظه حکمای قدیم را زنده کرده‌اند. بدون شک در زمان ما، نام استاد سیدعبیدالله انوار، تداعی‌کننده عالمان و حکیمان پیشین است. این نابغه دوران که به سوی معبود شتافتند، پیش از شش دهه در عرصه علم و فرهنگ ایران‌زمین درخشید و علاوه بر کارنامه پرباری از آثار منتشرشده، نگاهشته‌های دقیق و کم‌نظیری دارد که هنوز مجال انتشار نیافته‌اند. یک‌نمونه از آثار منتشرنشده او شرح مفصلی است که بر مباحث پیوست‌و‌دوگانه «شفا» یا این سینا نوشته که تا امروز فقط سه جلد آن به زور طبع آراسته شده است. سیدعبیدالله انوار به سال ۱۳۰۳ در خانواده‌ای مذهبی-سیاسی در تهران پا به عرصه حیات گذاشت. پدر او سید یعقوب انوار شیرازی از آزادی‌خواهان عصر مشروطه و از احفاد سید نعمت‌الله جزایری، فقیه معروف عصر صفوی بود. نام‌خانوادگی انوار هم بر گرفته از نام کتاب معروف سیدنعمت... جزایری، «انوار نعمانیه» است. انوار پس از گذراندن دوره تحصیلات ابتدایی در مدرسه امیرعبدوس و سیروس (۱۳۱۰-۱۳۱۶ش)، برای تحصیل در دوره متوسطه به دبیرستان البرز رفت و پس از دریافت گواهی‌نامه ششم ادبی (۱۳۲۱ش) و شرکت در کنکور، وارد دانشکده حقوق دانشگاه تهران شد. هم‌زمان زبان فرانسه را در انجمن آسمان و فرانسه کامل کرد و پس از فارغ‌التحصیلی از دانشگاه تهران (۱۳۲۴ش) و شرکت در کنکور استخدامی بانک ملی ایران، به استخدام این بانک درآمد. او به موازات علوم جدید، از سال دوم ابتدایی، ۱۴ کتاب جامع‌الکدمات را در منزل فراگرفت. هم‌زمان با فارغ‌التحصیلی از دانشگاه، فراگیری علوم قدیمه را با خواندن شرح جامی (الفوائد الضیائیه)، مغنی و مطول، شرح رضی در صرف‌ونحو، شرح لمعه را با حواشی ملااحمد تونی و مسالك کامل کرد. همچنین شرح منظومه حاج ملاهادی سبزواری را نزد شهید مرتضی مطهری آموخت. انوار حکیم ریاضیات عالی، شامل آنالیز عالی تا مکانیک استادلالی و یک دوره هندسه پرژوکتیو را نزد مرحوم استاد مهندس محمد بهجت آموخت (۱۳۲۶ش). در همین سال پس از شرکت در کنکور هنر سرای عالی که یک دانشکده مهندسی بود، به‌عنوان مدرس رشته مکتب جبر و آنالیز و هندسه ترسیمی مشغول به کار شد و از کار حسابداری بانک ملی استعفا داد... مهم‌ترین دوره کاری او مربوط به سال‌های ۱۳۳۸ تا ۱۳۵۹ است؛ دوره‌ای که با حضور در کتابخانه ملی ایران و سرپرستی بخش مخطوطات این کتابخانه موفق شد نخستین نمونه‌های استاندارد و علمی فهرست‌نگاری نسخه‌های خطی را پیاده کرده و با تلاشی مستمر و یک‌تنه در نزدیک به ۲۰ سال، ۱۰مجله از فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی را منتشر کند. آنچه این کارنامه علمی را پر فرورغ و مششع می‌کند، گزارش کرده و عالمانه‌ای است که بر تو آن بر حوزه‌های گوناگون فرهنگ ایران و اسلام و تشیع تأییده است. تصحیح متون مهمی چون «تاریخ جهان گشای نادری»، تالیف بخشی‌هایی از کتاب گرنگ «لغت‌نامه دهخدا»، شرح و تفسیر آثار مهم فلسفه اسلامی-که علاوه بر استادالبشر خواجه نصیرالدین طوسی یاد کرد. شاید اشاره‌ای به آثار او در علم ریاضیات و موسیقی، بهتر بتواند گستره دانش این حکیم روزگار ما را بنمایاند: -شرح و تفسیر و ترجمه موسیقی الکبیر، فارابی- شرح و تفسیر دره التاج (بخش موسیقی کتاب علامه‌قلب‌الدین شیرازی)-گردآوری مجموعه‌ای از حل المسائل منطقی ریاضی از منابع انگلیسی و... علاوه بر این، حضور در مجامع گوناگون علمی و ادبی، شرکت در جلسات کارشناسی نسخ خطی و اسناد تاریخی، تدریس به جویندگان و شیفتگان علم در دانشگاه و منزل شخصی، از جمله فعالیت‌هایی بود که تا پایان عمر به آن اهتمام داشت. تا رفت مرا از نظر آن چشم جهان‌بین/کس ولاقفّ ما نیست که از دیده چه‌ها رفت



با فریدون فارغ، شاعر، نمایشنامه‌نویس و بازیگر تئاتر، بعد از چاپ دومین مجموعه شعرش با عنوان «غمی‌با من نیست» گپ و گفتنی داشتیم در خصوص شعر معاصر ایران، جهان‌چالش‌ها و دغدغه‌های شاعر امروز. او معتقد است صرف نظر از شکل در یک اثر ادبی-و هنری- آنچه اهمیت دارد، امروزی بودن و نداشتن تاریخ مصرف است. می‌گوید: «وضعیت اقتصادی واجتماعی جامعه، انامیدی‌شاعران و نویسندگان... همه و همه باعث دور شدن جامعه و طبقات آن از هنرمندان و شعر و کتاب و به‌تازگی سینما و تئاتر شده است...» لازم به اشاره است که او **اولین مجموعه از این شاعر تحت عنوان «تو یک خطی بی‌انتها» را نشر فیروزه در سال ۱۹۸۷به بازار نشر آورده بود.**

◀ **به عنوان مقدمه کمی از خود و فعالیت‌های ادبی‌تان برای خوانندگان روزنامه بگویید.**

من زاده خرداد ۱۳۴۵ در شهر مشهد هستم. با اصلیتی از روستای گراخک از توابع شاندیز. پنجاه سال پیش که تازه خواندن یاد گرفته بودم، با داستان‌های تصویری دنباله‌دار هفته‌نامه کیهان یچه‌ها به خواندن وابسته شدم. خواندم و خواندم. کتاب‌های «یادش خوش» پرویز قاضی‌سعید مرا بیشتر و بیشتر به خواندن علاقه‌مند کرد. داستان‌های جاسوسی و معمایی لاوسون، سامسون و ریچارد. هر چه بیشتر می‌خواندم، بیشتر تشنه می‌شدم. رمان‌های کارن‌تزاکیس، رولان، تولستوی و اشعار خاتم فرخزاد، مشیری، زهری، قدسی قاضی نور و...خواندم و شروع به نوشتن کردم. دوست داشتم شعر بگویم و تلاش کردم. گاهی مخرقاتی تراوش می‌کرد به‌نام شعر و گاهی شعروارای و گاهی شعری. در نهایت دیگران مرا شاعر خواندند و من شاعر شدم.
◀ **در مجموعه شعرهای شما، عشق بیشترین بسامد را دارد. عشق از نگاه شما چه تعریفی دارد و فکر می‌کنید یا شعر به تنهایی برای ارائه هویتی فرازمینی از عشق، کارایی لازم را دارد.**

احساسی به‌نام عشق، خودخواهانه‌ترین احساس انسان در زمان حیات زمینی‌اش است. تمام شاعران و ترانه‌سرایان در سروده‌هاشان جهان و همه جهانیان را در مقابل عشق خود قرار داده‌اند. مثال‌های بسیاری وجود دارد که شاعران و هنرمندان این عرصه تاکید کرده‌اند که حاضر ند دنیا را برای رسیدن به معشوق ناپود کنند. من از این عشق و این احساس که به عملیات انتخاری هم منجر می‌شود متفرم. اشعار من عاشقانه‌هایی است با احترام؛ عاشقانه‌هایی است بدون خودخواهی. عاشقانه‌هایی که بدون انسان‌های دوروبر، بدون کار و شغل، بدون زندگی، بدون زمین، بدون آسمان و بدون من بی‌معناست. اشعار من هیچ معنای فرازمینی ندارد. هرآنچه هست، در همین زمین و همین منظومه خورشیدی و در همین کهکشان اتفاق می‌افتد و در اکوسیستم و پیرامون من معنادار است.

◀ **شما به عنوان نویسنده و شاعر، به چه چیزهایی علاقه دارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

◀ **به چه چیزهایی علاقه ندارید؟**

فریدون فارغ به بهانه انتشار دومین مجموعه شعرش:

وقتی روح هنرمند گرفتار شد جامعه از او می‌گریزد

دستش را بگیرد و برگرداند به شب‌های مهتابی. وقتی هنرمند ته چاه سیاه روح خود گرفتار است (به هر دلیلی)، جامعه از او گریزان است.

◀ **سه‌م ناشران در افول و سقوط جایگاه شعر معاصر چقدر می‌تواند باشد؟ برعکس؛ آیا اعتبار ناشر می‌تواند کم و کاستی‌های یک اثر ادبی را بپوشاند و زمینه‌دیده شدنش را فراهم آورد؟**

سه‌م زیادی برایشان قائل نیستم. بدون هیچ توهینی، بیشتر مراکز نشر، بنگاه‌های اقتصادی هستند و حق هم همین است. آنان اگر بداندند که کتابی برای آنها سودآور است، حتماً روی آن سرمایه‌گذاری می‌کنند. هنوز هم حاضرند مجموعه آثار فرخزاد و شاملو و مشیری و... را چاپ کنند. اما به چه دلیلی باید پول و وقتشان را برای چاپ کتاب‌های بی‌مخاطب و بی‌مشتري بگذارند؟ ناشر معتبر مانند شاعر معتبر است که با همه کاستی‌های شعرش، مخاطب شعر او را می‌خواند، اما اعتبار یک نشر از کتاب‌های شکست خورده‌اش به دست نیامده است و همچنین اعتبار شاعر از شعرهای بی‌ربطش.

◀ **در سروده‌های‌تان خود را تحت تاثیر کدام شاعر و یا کدامین شاعران معاصر می‌دانید و آیا دل‌زدگی‌ها و سرخوردگی‌ها دهه‌های اخیر در فاصله افتادن بین تاریخ انتشار دو مجموعه‌تان تاثیر داشته‌است؟**

از شاملو، قدسی قاضی‌نور، علی صالحی، محمد زهری و از همه کسانی که شعری یا متنی از آنها خوانده‌ام، تاثیر گرفته‌ام. از هر شعر و متنی با هر اسمی که به دستم رسیده و از آن لذت برده‌ام تاثیر زیادی گرفته‌ام، اما موثرترین متن‌هایی که ذهن و دیدگاه مرا ساخته است، کتاب «شازده کوچولو» آنتوان دو سنت‌اگزوپری و «زان کریستف» رومن رولان بوده است. من بنا به دلایل مشخصی، کتاب‌های شعرم را چاپ کردم. نه دل‌زداهم و نه سرخورده. من نه قراری با خود دارم که جهان را عوض کنم و نه اینکه جهان مرا بشناسد. جهان من آدم‌هایی هستند که دوستانشان دارم و شاید دوستم داشته باشند. شعرهایم را برای آنان می‌گویم و به خاطر آنان چاپ کردم. یکی دیگر از دلایل چاپ این دو کتاب ناشران بودند. اولی دوست عزیز یادش خوش؛ آقای امیرعلی بیگ، صاحب امتیاز نشر فیروزه و مروارید بود و دومی دوست گرانقدر آقای حامد انوش، صاحب امتیاز نشر مانوش کرمان.

◀ **در یک نگاه کلی و جهانشمول ادبیات امروز ایران چه در حوزه شعر و چه رمان، چه فاصله با ادبیات مدرن جهانی دارد و چرا؟ راهکارهای پیشنهادی‌تان را نیز بفرمایید.**

فاصله مانند فاصله صنعت ما با صنعت مدرن جهان است. راهکار؟ ایجاد امنیت اجتماعی و افزایش رفاه جامعه. در تاریخ بهترین آثار هنری جهان در محل‌هایی پدید آمده‌اند که جامعه از یک رفاه نسبی بر خوردار بوده است. دغدغه نام در جامعه هنر را می‌کشد. البته هیچگاه شعر و هنر نمی‌تواند از رویدادهای اجتماعی خود که شاعر در آن زندگی می‌کند، بی‌تفاوت گذر کند.

◀ **شعر امروز چه راه‌های ترقفه و کارهای نکرده‌ای دارد تا بتواند عموم مردم کوچه و بازار را با خود همراه و همدل سازد؟**

هیچ هنری در ایران امروز به خاطر بسیاری از مسائل هنوز راهی نرفته است. شعر هنر اول ایران بوده و است. خیلی نشده که دولت‌ها و مردم با آن سر جنگ بيفتند، اما هنرهایی در آن هستند که کار شاعر را سخت می‌کند. بقیه هنرها مانند موسیقی، سینما، نقاشی، مجسمه‌سازی، تئاتر و... هم هزاران راه نرفته دارند. شعر ایران و زبان پارسی همچنان می‌تواند هنر اول کشورمان و زیانمان باشد.



◀ **با توجه به مطالعات ادبی بسیار و شناختی که از ادبیات جهان و خصوصاً**

رمان دارید، چه تفاوت‌هایی را بین شعر و رمان می‌بینید؟ و دوم آنکه آیا

تاثیر گذاری آن‌ها در نهایت روی مخاطب یکسان است یا متفاوت؟

هنرهای هفت‌گانه و هشت‌گانه و شاید در آینده چندگانه، در نهایت هیچ تفاوتی از نظر معنا ندارند و فقط شکل در آنها تفاوت را ایجاد کرده است. تاثیر زمانی از تولستوی یا دولت‌آبادی همانقدر می‌تواند باشد که یک بیت از حافظ یا سعدی یا گوته یا شکسپیر. مخاطب متفاوت است.

◀ **دو مجموعه منتشر شده شما را در دیف سپیدسراها یا منتور سراها به طور خاص به جامعه ادبی معرفی کرده‌است. نگاه و تعریف شما از شعر موزون یا کلاسیک چیست؟**

اظهار نظر در خصوص این تعاریف و تفاوت‌ها حق اساتیدی است که وقت گذاشتند و از همه جوانب شعر امروز ایران و جهان را جست‌وجو کردند و به رای و نظریه رسیده‌اند. من تعریف خاصی ندارم. اما من می‌توانم بگویم شعر امروز داریم و شعر دیروز؛ شعر با تاریخ مصرف و شعر بی‌تاریخ مصرف. نه فقط شعر؛ که هر هنری. مدل و اندازه و قافیه و بی‌قافیه و ردیف و وزن و سبید و هایکو و ... در پایین‌ترین درجه اهمیت قرار دارند.

◀ **با توجه به صیغه شما در شعر منتور، بی‌تردید احمد شاملو می‌تواند محور پرسش بعدی‌مان باشد. از او بسیار گفته‌اند و نوشته‌اند، شما چه سهمی برای شاملو در شعر منتور و یا سپید قائلید؟**

سه‌م!!! شاملو همه شعر امروز ماست.

◀ **سه‌م شاعرانی چون الوار، الیوت یا حتی هیوز را در دگرگونی ذهن و زبان شاعرانی چون شاملو، براهنی و حتی رویایی چقدر می‌دانید و اینکه آیا می‌توان برای مخاطب ایرانی جانمایه این دست شاعران اثر گذار و پیشرو را طوری باز تعریف کرد که بتواند بین حافظ و سعدی با مدر نیست‌هایی**

این چنینی به تشخیص و تمیزی ذهنی رسید؟

اینکه سهم و اثر این بزرگان در شعر و زبان شاملو و براهنی و ... چقدر بوده، باید خودشان گفته باشند یا منتقدان و سبک‌شناسان با مطابقت دادن اشعار و زبان به این تاثیر و میزان آن دست پیدا کنند. اما به شکل طبیعی، همه کسانی که در هنر تلاشی از خودشان بروز می‌دهند تحت تاثیر گذشتگان و تجربه‌های آنان هستند. مفهوم سوال شما کمی گنگ است. نگاه من به کلام است و نه شکل. حافظ و سعدی هنوز مدرن‌های شعر ایران و جهان هستند. کلام و گفتار آنان در بسیاری از اشعارشان همچنان دغدغه‌های انسان امروزی است. از این مدرن‌تر؟ یا شکسپیر یا تولستوی یا داستایوفسکی.

◀ **شارل بودلر را یکی از پایه‌گذاران مدرنیته در شعر قرن نوزدهم فرانسه می‌دانید. تعریف شما از مدرنیته چیست و چه پارامترهایی را در شعر بودلر منتج به این نظر می‌دانید؟**

خیلی با این شاعر ارتباط برقرار نمی‌کنم. اینکه در فرانسه چکار کرده و چه تاثیری گذاشته، به تاریخ هنر شعر در فرانسه مربوط است. مجدد عرض می‌کنم؛ شکل، نشانگر مدرن بودن شاعر یا هنرمند نیست. بگذارد یک مثال بزنم که شاید بتواند دیدگاه من را در خصوص جدید بودن و قدیمی بودن روشن کند. نیما یوشیج با القابی همچون پدر شعر نو در شکل نگارش شعر در ایران تحولی شگرف ایجاد کرد اما چندتا شعر ایشان مدرن هستند و چندتا از اشعار ایشان، قدیمی ولی با شکل جدید؛ شعر «تورا من چشم در ارمم شبانهنگام» یک شعر قدیمی است با شکلی جدید. شاعران بسیاری قبل از نیما شبانهنگام منتظر کسی بودند. اما شعر «من قایم‌نشسته به خشکی» یک شعر مدرن و جدید است که قبل از نیما هیچکس نگفته است. در شعرهای شاملو و فرّوع و... هم می‌توان این قدیمی یا جدید بودن‌ها را دید.

◀ **شعر معاصر با بحران ریزش مخاطب مواجه است و این را همگان می‌دانند. چه دلایلی در به وجود آمدن این شرایط موثرتر بوده‌اند و احیاناً شما چه راهکارهایی برای برون‌رفت از این وضعیت پیشنهاد می‌کنید؟**
در کدام هنر ریزش مخاطب داریم که بحران شعر و مخاطب‌هایش جد باشد؟ وضعیت اقتصادی واجتماعی جامعه، بی‌امیدی برخی شاعران و نویسندگان و... همه و همه باعث دور شدن جامعه و طبقات آن از هنرمندان و شعر و کتاب و به‌تازگی سینما و تئاتر شده است. جامعه از هنرمندش راه می‌خواهد و نور. از هنرمندش می‌خواهد که

، پسر خاخی و ماجراجو بی‌توجه به شَأن و جایگاه و مرتبت پدر بدون اراده و اعتقادی خاص به عضویت گروهی انقلابی در آمده و در اندیشه قتل پدر با یک قوطی سخاارین رس و پدری که از او به‌شدت ناراضی است و ... بشیمانی، آس و ناکامی نیکلای ا پولونوویچ در زندگی به نظر دلایل کافی برای انجام ندادن این عمل هولناک است، اما در رمان شخصیت «آلکساندر ایوانوویچ دودکین» نیز حضور دارد که گفتار عمیق خود همواره به‌نوعی نیکلای ا پولونوویچ را شارژ می‌کند.

شخصیت دودکین عملاً چکیده نظر به‌های آراترشیستی پرترفدار در قرن بیستم است که از فلسفه نیچه تاثیر گرفته و خود را ابرانسان می‌داند. بنابراین این اختیار را نیز به خود می‌دهد که دست به ترور بزند و زندگی دیگران را از بین ببرد. از طریق همین فلسفه است که دودکین، نیکلای ا پولونوویچ را تحت تاثیر قرار می‌دهد. در برشی از این رمان می‌خوانیم: «سپس دید که بر زمین است؛ آویخته بود بر شمشیر کیوان؛ رمبیده بود قاره آتلانتیس؛ هیولایی گم‌کرده راه‌بود نیکلای ا پولونوویچ؛ سپس تر در چین بود؛ آنجا پولون ا پولونویچ خاقان چین، فرمان داد او را تا کرور کرور نفوس را اسلای کند که کرد و در زمان‌های نزدیک‌تر از سر گرفته بود؛ همان‌گونه که لنگ به سرزمین روس سرازیر شده بودند نیکلای ا پولونوویچ سوار بر بتوسن جولائی صحرائورد خویش به تاخت به روسیه آمده بود سپس در خون روس اشراف‌زاده‌ای تجسد یافته بود و همان کارهای قدیم را از سر گرفته بود؛ همان‌گونه که آن زمان کرور کرور نفوس را آنجا سلاخی کرده بود اکنون می‌خواست بمبی به‌سوی پدرش پرتاب کند. سیلان زمان بازآستاده بود؛ همه‌چیز داشت نیست و نابود می‌شد.»
اینها که گفته شد همه داستان هست و نیست، چراکه در میان این‌همه، هزارویک خرده روایت کم و پرارزش اتفاق می‌افتد و همین خرده روایت‌هاست که جان خواننده را می‌گیرد تا قصبه به انتهای متفاوت برسد. پترزبورگ رمان تعلیق است و هیچانی که گاه نفس در سینه حبس می‌کند و گاه آدمی را از زندگی سیر اما با این‌همه گسست و شکاف و وهاش‌گردی بازآستاده بود؛ همه‌چیز داشت نیست و نابود می‌شد.»
اینها که گفته شد همه داستان هست و نیست، چراکه در میان این‌همه، هزارویک خرده روایت کم و پرارزش اتفاق می‌افتد و همین خرده روایت‌هاست که جان خواننده را می‌گیرد تا قصبه به انتهای متفاوت برسد. پترزبورگ رمان تعلیق است و هیچانی که گاه نفس در سینه حبس می‌کند و گاه آدمی را از زندگی سیر اما با این‌همه گسست و شکاف و وهاش‌گردی بازآستاده بود؛ همه‌چیز داشت نیست و نابود می‌شد.»
اینها که گفته شد همه داستان هست و نیست، چراکه در میان این‌همه، هزارویک خرده روایت کم و پرارزش اتفاق می‌افتد و همین خرده روایت‌هاست که جان خواننده را می‌گیرد تا قصبه به انتهای متفاوت برسد. پترزبورگ رمان تعلیق است و هیچانی که گاه نفس در سینه حبس می‌کند و گاه آدمی را از زندگی سیر اما با این‌همه گسست و شکاف و وهاش‌گردی بازآستاده بود؛ همه‌چیز داشت نیست و نابود می‌شد.»
اینها که گفته شد همه داستان هست و نیست، چراکه در میان این‌همه، هزارویک خرده روایت کم و پرارزش اتفاق می‌افتد و همین خرده روایت‌هاست که جان خواننده را می‌گیرد تا قصبه به انتهای متفاوت برسد. پترزبورگ رمان تعلیق است و هیچانی که گاه نفس در سینه حبس می‌کند و گاه آدمی را از زندگی سیر اما با این‌همه گسست و شکاف و وهاش‌گردی بازآستاده بود؛ همه‌چیز داشت نیست و نابود می‌شد.»
اینها که گفته شد همه داستان هست و نیست، چراکه در میان این‌همه، هزارویک خرده روایت کم و پرارزش اتفاق می‌افتد و همین خرده روایت‌هاست که جان خواننده را می‌گیرد تا قصبه به انتهای متفاوت برسد. پترزبورگ رمان تعلیق است و هیچانی که گاه نفس در سینه حبس می‌کند و گاه آدمی را از زندگی سیر اما با این‌همه گسست و شکاف و وهاش‌گردی بازآستاده بود؛ همه‌چیز داشت نیست و نابود می‌شد.»
اینها که گفته شد همه داستان هست و نیست، چراکه در میان این‌همه، هزارویک خرده روایت کم و پرارزش اتفاق می‌افتد و همین خرده روایت‌هاست که جان خواننده را می‌گیرد تا قصبه به انتهای متفاوت برسد. پترزبورگ رمان تعلیق است و هیچانی که گاه نفس در سینه حبس می‌کند و گاه آدمی را از زندگی سیر اما با این‌همه گسست و شکاف و وهاش‌گردی بازآستاده بود؛ همه‌چیز داشت نیست و نابود می‌شد.»
اینها که گفته شد همه داستان هست و نیست، چراکه در میان این‌همه، هزارویک خرده روایت کم و پرارزش اتفاق می‌افتد و همین خرده روایت‌هاست که جان خواننده را می‌گیرد تا قصبه به انتهای متفاوت برسد. پترزبورگ رمان تعلیق است و هیچانی که گاه نفس در سینه حبس می‌کند و گاه آدمی را از زندگی سیر اما با این‌همه گسست و شکاف و وهاش‌گردی بازآستاده بود؛ همه‌چیز داشت نیست و نابود می‌شد.»
اینها که گفته شد همه داستان هست و نیست، چراکه در میان این‌همه، هزارویک خرده روایت کم و پرارزش اتفاق می‌افتد و همین خرده روایت‌هاست که جان خواننده را می‌گیرد تا قصبه به انتهای متفاوت برسد. پترزبورگ رمان تعلیق است و هیچانی که گاه نفس در سینه حبس می‌کند و گاه آدمی را از زندگی سیر اما با این‌همه گسست و شکاف و وهاش‌گردی بازآستاده بود؛ همه‌چیز داشت نیست و نابود می‌شد.»
اینها که گفته شد همه داستان هست و نیست، چراکه در میان این‌همه، هزارویک خرده روایت کم و پرارزش اتفاق می‌افتد و همین خرده روایت‌هاست که جان خواننده را می‌گیرد تا قصبه به انتهای متفاوت برسد. پترزبورگ رمان تعلیق است و هیچانی که گاه نفس در سینه حبس می‌کند و گاه آدمی را از زندگی سیر اما با این‌همه گسست و شکاف و وهاش‌گردی بازآستاده بود؛ همه‌چیز داشت نیست و نابود می‌شد.»
اینها که گفته شد همه داستان هست و نیست، چراکه در میان این‌همه، هزارویک خرده روایت کم و پرارزش اتفاق می‌افتد و همین خرده روایت‌هاست که جان خواننده را می‌گیرد تا قصبه به انتهای متفاوت برسد. پترزبورگ رمان تعلیق است و هیچانی که گاه نفس در سینه حبس می‌کند و گاه آدمی را از زندگی سیر اما با این‌همه گسست و شکاف و وهاش‌گردی بازآستاده بود؛ همه‌چیز داشت نیست و نابود می‌شد.»
اینها که گفته شد همه داستان هست و نیست، چراکه در میان این‌همه، هزارویک خرده روایت کم و پرارزش اتفاق می‌افتد و همین خرده روایت‌هاست که جان خواننده را می‌گیرد تا قصبه به انتهای متفاوت برسد. پترزبورگ رمان تعلیق است و هیچانی که گاه نفس در سینه حبس می‌کند و گاه آدمی را از زندگی سیر اما با این‌همه گسست و شکاف و وهاش‌گردی بازآستاده بود؛ همه‌چیز داشت نیست و نابود می‌شد.»
اینها که گفته شد همه داستان هست و نیست، چراکه در میان این‌همه، هزارویک خرده روایت کم و پرارزش اتفاق می‌افتد و همین خرده روایت‌هاست که جان خواننده را می‌گیرد تا قصبه به انتهای متفاوت برسد. پترزبورگ رمان تعلیق است و هیچانی که گاه نفس در سینه حبس می‌کند و گاه آدمی را از زندگی سیر اما با این‌همه گسست و شکاف و وهاش‌گردی بازآستاده بود؛ همه‌چیز داشت نیست و نابود می‌شد.»
اینها که گفته شد همه داستان هست و نیست، چراکه در میان این‌همه، هزارویک خرده روایت کم و پرارزش اتفاق می‌افتد و همین خرده روایت‌هاست که جان خواننده را می‌گیرد تا قصبه به انتهای متفاوت برسد. پترزبورگ رمان تعلیق است و هیچانی که گاه نفس در سینه حبس می‌کند و گاه آدمی را از زندگی سیر اما با این‌همه گسست و شکاف و وهاش‌گردی بازآستاده بود؛ همه‌چیز داشت نیست و نابود می‌شد.»
اینها که گفته شد همه داستان هست و نیست، چراکه در میان این‌همه، هزارویک خرده روایت کم و پرارزش اتفاق می‌افتد و همین خرده روایت‌هاست که جان خواننده را می‌گیرد تا قصبه به انتهای متفاوت برسد. پترزبورگ رمان تعلیق است و هیچانی که گاه نفس در سینه حبس می‌کند و گاه آدمی را از زندگی سیر اما با این‌همه گسست و شکاف و وهاش‌گردی بازآستاده بود؛ همه‌چیز داشت نیست و نابود می‌شد.»
اینها که گفته شد همه داستان هست و نیست، چراکه در میان این‌همه، هزارویک خرده روایت کم و پرارزش اتفاق می‌افتد و همین خرده روایت‌هاست که جان خواننده را می‌گیرد تا قصبه به انتهای متفاوت برسد. پترزبورگ رمان تعلیق است و هیچانی که گاه نفس در سینه حبس می‌کند و گاه آدمی را از زندگی سیر اما با این‌همه گسست و شکاف و وهاش‌گردی بازآستاده بود؛ همه‌چیز داشت نیست و نابود می‌شد.»
اینها که گفته شد همه داستان هست و نیست، چراکه در میان این‌همه، هزارویک خرده روایت کم و پرارزش اتفاق می‌افتد و همین خرده روایت‌هاست که جان خواننده را می‌گیرد تا قصبه به انتهای متفاوت برسد. پترزبورگ رمان تعلیق است و هیچانی که گاه نفس در سینه حبس می‌کند و گاه آدمی را از زندگی سیر اما با این‌همه گسست و شکاف و وهاش‌گردی بازآستاده بود؛ همه‌چیز داشت نیست و نابود می‌شد.»
اینها که گفته شد همه داستان هست و نیست، چراکه در میان این‌همه، هزارویک خرده روایت کم و پرارزش اتفاق می‌افتد و همین خرده روایت‌هاست که جان خواننده را می‌گیرد تا قصبه به انتهای متفاوت برسد. پترزبورگ رمان تعلیق است و هیچانی که گاه نفس در سینه حبس می‌کند و گاه آدمی را از زندگی سیر اما با این‌همه گسست و شکاف و وهاش‌گردی بازآستاده بود؛ همه‌چیز داشت نیست و نابود می‌شد.»
اینها که گفته شد همه داستان هست و نیست، چراکه در میان این‌همه، هزارویک خرده روایت کم و پرارزش اتفاق می‌افتد و همین خرده روایت‌هاست که جان خواننده را می‌گیرد تا قصبه به انتهای متفاوت برسد. پترزبورگ رمان تعلیق است و هیچانی که گاه نفس در سینه حبس می‌کند و گاه آدمی را از زندگی سیر اما با این‌همه گسست و شکاف و وهاش‌گردی بازآستاده بود؛ همه‌چیز داشت نیست و نابود می‌شد.»
اینها که گفته شد همه داستان هست و نیست، چراکه در میان این‌همه، هزارویک خرده روایت کم و پرارزش اتفاق می‌افتد و همین خرده روایت‌هاست که جان خواننده را می‌گیرد تا قصبه به انتهای متفاوت برسد. پترزبورگ رمان تعلیق است و هیچانی که گاه نفس در سینه حبس می‌کند و گاه آدمی را از زندگی سیر اما با این‌همه گسست و شکاف و وهاش‌گردی بازآستاده بود؛ همه‌چیز داشت نیست و نابود می‌شد.»
اینها که گفته شد همه داستان هست و نیست، چراکه در میان این‌همه، هزارویک خرده روایت کم و پرارزش اتفاق می‌افتد و همین خرده روایت‌هاست که جان خواننده را می‌گیرد تا قصبه به انتهای متفاوت برسد. پترزبورگ رمان تعلیق است و هیچانی که گاه نفس در سینه حبس می‌کند و گاه آدمی را از زندگی سیر اما با این